

(نبرد قرنتین) حاضر بودند. پسرش حصین در روز جمل همراه با عایشه بود. و از فرزندان اوست ابوشرمه عبدالله بن شبرمه بن الطفیل بن حسان بن المنذر بن ضرار که در شمار سرداران بنی‌العباس بود و در ایام متوکل، حکومت مصر یافت. گویند که دیلم از فرزندان باسل بن ضبة بن ادهستند والله اعلم. اما صوفه: فرزندان غوث بن مرین اد هستند. اینان حجاج را در موسم حج می‌گذرانیدند و کسی را حق عبور نبود مگر آنکه، آنان اجازت می‌دادند، همه در عصر جاهلیت از میان رفتند و این شغل به‌عهده آل صفوان بن شجنه^۱، از بنی سعد بن زید مائة بن تمیم رسید. و ما از آن سخن گفتیم. (پایان سخن در بنی طابخة بن الیاس).

اما مدرکه بن الیاس، بطون بسیارند و بزرگترینشان، هذیل و قاره و اسد و کثانه و قریش است. هذیل فرزندان هذیل بن مدر که‌اند. و دیارشان در سروات است و سرات آنها متصل به جبل غزوان و غزوان متصل به طائف است. در فرود این کوه میان مکه و مدینه مسکن و آب‌ها دارند. از آن جمله است رجیع و بثرمونه. هذیل را دو بطن است: بطن سعد بن هذیل و لحيان بن هذیل. از بنی سعد بن هذیل است: ابوکبیر^۲ الهذلی شاعر و به‌قولی حلیه و عبدالله بن مسعود بن غافل بن حبیب بن شمع بن قار^۳ بن مخزوم بن صاهله بن الحارث بن تمیم بن سعد صحابی مشهور، و برادرانش عتبه و عبیس و فرزندانش عبدالرحمان و عتبه. مسعودی مورخ فرزند عتبه است. او علی بن الحسین بن علی بن عبدالله بن زید بن عتبه بن عبدالله بن عبدالرحمان بن عبدالله بن مسعود است. هذیل، در عصر اسلامی در ممالک دیگر پراکنده شدند و از آنان شمار کثیری باقی نمانده است.

در افریقیه در نواحی باجه از آنان قبیله‌ای است که بالشکر سلطان همکاری دارند و از غنایم نیز بهره‌ای می‌گیرند.

اما بنی اسد از ایشان است: بنی اسد بن خزیمه بن مدرکه، که بطنی بزرگ و وسیع و خود، دارای بطن‌هایی است. بلادشان در سوی کرخ از سرزمین نجد و در مجاورت طی است. و گویند که بلاد طی از آن بنی اسد بوده است. چون طی از یمن بیرون آمد اجاو سلمی را از آنان بستند. ولی بدان مصالحه کردند که در کنار طی زندگی کنند و تغلیبه و واقصه و غاضره از آنان باشد و از منازلشان در اشعار، نام غاضره و نعب آمده است. آنان از بلاد حجاز به دیگر سرزمین‌ها پراکنده شدند و از ایشان حبی باقی نمانده است. بلادشان امروز - چنانکه ابن سعید گوید - در دست طی و بنی عقیل است که در سرزمین عراق و جزیره فرمانروایی داشتند و در دولت سلجوقی کارشان بالا گرفت و حله و اطراف آن را گرفتند. از آنان هستند ملوک بنی مرین که هباری ارجوزه خود را در سیاست برای آنان سرود. اینان سپس از میان رفتند و بلادشان در عراق به خفاجه رسید.

بنی اسد، بطون بسیارند، از آن جمله است: کاهه کشته‌چوب، همه بنی اسد، القسه

بنی غنم بن دودان بن اسد. و از این خاندان بود عیبدالله بن جحش بن رثاب بن یعمر بن صبرة بن مرة بن کبیر بن غنم که اسلام آورد، سپس به کیش نصرانیت درآمد و در همان کیش بمرد. و خواهرش زینب، ام المؤمنین (رض) و عکاشه بن محصن بن حدثان بن قیس بن مرة بن کبیر^۱ صحابی مشهور. و بنی ثعلبة بن دودان بن اسد، که از ایشان بود: کمیت شاعر، پسر زید بن الاخنس بن ربیعة بن قیس^۲ بن الحارث بن عمرو بن مالک بن سعد بن ثعلبه، و ضرار بن الازور قاتل مالک بن نویره و حضر می بن عامر بن مجمع بن مؤالہ بن همام بن صحب بن القین^۳ بن مالک که از جانب ایشان نزد پیامبر (ص) آمد. نیز بنی عمرو بن قین^۴ بن الحارث بن ثعلبة بن دودان، که از آنان بود: طماح بن قیس بن طریف بن عمرو بن قین مردی که نزد قیصر در هلاک امرؤالتیس سعایت کرد و طلیحة بن خویلد بن نوفل بن نضلة بن الاشزین حجوان بن فقس بن طریف بن عمرو که کاهن بود و ادعای نبوت کرد، سپس اسلام آورد. بنی اسد را بطونی دیگر است که ذکر آنها موجب دراز شدن سخن می شود.

و اما، قاره و عکل، اینان فرزندان هون بن خزیمه بن مدرکه بن الیاس و برادران بنی اسد هستند و نیز با بنی زهره از قریش حلیف و هم پیمان بودند.

اما کثانه، پدر ایشان، کثانه بن خزیمه بن مدرکه، ایشان برادران بنی اسد هستند. دیارشان در حوالی مکه است. کثانه دارای بطون بسیار است، اشرف همه آنان قریش است. آنان، فرزندان نصر بن کثانه اند که از آنان یاد خواهیم کرد. آنگاه بنی عبد مناة بن کثانه است و بنی مالک بن کثانه. از بنی عبد مناة است بنی بکر و بنی مرة و بنی الحارث و بنی عامر. و از بنی بکر است: بنی لیث بن بکر، که از آنانست بنی الملوخ بن یعمر. و نام یعمر شدخ بن عوف بن کعب بن عامر بن لیث است. و از آنان است جثامة بن قیس بن الشداخ. و از ایشان است: بنی شجع بن عامر بن لیث بن بکر که ابو اوقاد اللیثی، صحابی مشهور از آن خاندان است. او ابو اوقاد حارث بن عوف بن اسید بن جابر بن عدیده بن عبد مناة بن شجع است. و نیز بنی سعد بن لیث بن بکر، که از آنان است: ابو الطفیل عامر بن وائلة بن عبدالله بن عمیر^۵ بن جابر بن حمیس^۶ بن جدی^۷ بن سعد. که او آخرین کسی بود از آنان، که پیامبر را دیده بود. در سال صد و هفت و فوات یافت. و وائلة بن الاسقع بن عبدالعزی بن یالیل بن ناشب بن عبدة بن سعد، صحابی مشهور. و نیز بنی جندع^۸ بن لیث بن بکر که امیر خراسان، نصر بن سیار بن رافع بن حری^۹ بن ربیعة بن عامر بن عوف بن جندع و نیز رافع بن اللیث بن نصر که در ایام رشید در سمرقند، برای بنی امیه دعوت می کرد از ایشان بودند. رافع بن لیث از مأمون امان گرفت. و از بنی عبدمنات^{۱۰} است، بنی عریج بن بکر بن عبدمنات و بنی الدثیل بن بکر که از ایشان است

۱. کثیر.	۲. امرؤالتیس.	۳. القیس.	۴. فعید.
۵. عمرو.	۶. حمیس.	۷. عدی.	۸. جذع.
۹. عدی.	۱۰. مناف.		

اسود بن رزق بن یعمر بن نافتة بن عدی بن الدئل که او سبب فتح مکه بود. و ساریة بن زینم بن عمرو بن عبدالله بن جابر بن محمیه^۱ بن عبید^۲ عدی بن الدئل، کسی که عمر - چنانکه مشهور است - او را که در عراق جنگ می‌کرد، نداداد. و ابوالاسود واضع علم نحو، و نام او، ظالم بن عمرو بن سفیان بن عمرو بن جندب بن یعمر بن حلس^۳ بن نافتة بن عدی بود.

و بنی ضمرة بن بکر که از آنان بود: عامرة بن مخشی بن خویلد بن عبد بن نهم بن یعمر بن عوف بن جدی بن ضمرة که رسول خدا(ص)، با قوم او مصالحه کرد و عمرو بن امیه بن خویلد بن عبدالله بن ایاس بن عبید بن ناشرة بن کعب بن جدی^۴، که از صحابه بود. و براض بن قیس بن رافع بن قیس بن جدی الفاتک، قاتل عروة الرحال بن عتبة بن جعفر بن کلاب. و این امر سبب نبرد فجار گردید. و از ضمیره است غفار بن ملیل بن ضمرة، بطنی که از آن بطن بود ابوذر الغفاری صحابی، نام او جندب بن جنادة بن سفیان بن عبید بن حرام بن غفار بود و کثیر شاعر که به عزه، دختر جمیل بن حفص بن ایاس بن عبدالعزی بن حاجب بن غفار عشق می‌ورزید و برای او شعر می‌گفت. و نیز از ایشان بود: کلثوم بن الحصین بن خالد بن معیشر^۵ بن بدر بن احیمس^۶ بن غفار. او را رسول خدا(ص) در غزوة فتح به جای خود، در مدینه نهاد.

و نیز بنی مدلیج بن مرة بن عبدمناة که از ایشان بود سراقه بن مالک بن جعشم بن مالک بن عمرو بن مالک بن تیم^۷ بن مدلیج کسی که برای گرفتن جائزه قریش، رسول خدا(ص) را تعقیب کرد تا او را به مکه بازگرداند و برای او نشانه‌هایی آشکار شد و خدای تعالی او را از آن کار منصرف ساخت. و مجزالمدلیجی که از آنچه در باب اسامه و زید گفت، رسول خدا(ص) را مسرور نمود. و بنی عامر بن عبدمناة که از آنان بود: مساحق بن الاقوم^۸ بن جذیمة بن عامر، کسی که خالد بن الولید در غمیصا آنان را کشتار کرد و پیامبر دیه آن را پرداخت نمود و خالد بن ولید را سرزنش نمود. و نیز بنی الحارث بن عبدمناة که از ایشان بود: حلیس بن علقمة بن عمرو بن الاوقع بن عامر بن جذیمة بن عوف بن الحارث که با قریش یمان احایش را بست و برادرش تیم که با آنان یمان قاره را منعقد نمود. و بنی فراس بن مالک بن کنانه که از ایشان بود: سوار کار عرب ربیعة بن المکدم بن عامر بن خویلد بن جذیمة بن علقمة بن جذل الطعان بن فارس. و از ایشان بودند: بنی مخدج عامر بن ثعلبة بن الحارث بن مالک بن کنانه، و نساء شهر در جاهلیت از ایشان بود. در عصر جنادة بن امیه بن عوف بن قلع بن جذیمة بن عبدنعمیم^۹ بن عدی^{۱۰} بن عامر اسلام آوردند و هرکس به این مقام می‌رسید، او را قلمس می‌گفتند. نخستین کسی که نسیء را در ماهها اجرا کرد، سریر^{۱۱} بن ثعلبة بن حارث بود و از اینان بود: رماحس بن عبدالعزیز

۱. محیه.	۲. عبید.	۳. حلیس.	۴. جری.
۵. معیشر.	۶. خمیس.	۷. تیم.	۸. الافرام.
۹. ققیم.	۱۰. عدی.	۱۱. سمیر.	

بن‌الرماحس بن‌الرسارس بن‌السكران بن‌واقد بن‌وهیب^۱ بن‌هاجر بن‌عرینة^۲ بن‌وائله بن‌الفاکه بن‌عمرو بن‌الحارث. عبدالرحمان الداخل چون به‌اندلس آمد، او را بر جزیره و شدونه حکومت داد ولی او، در آنجا از فرمان سربرتافت و عبدالرحمان بر سر او لشکر کشید و او به‌برالمدوة گریخت و در آنجا بمرد. او را در اندلس اعقابی است و آنان را در دولت اموی آوازه و فرمانروایی است. بارها بر سواحل متصرفاتی عبیدیان در افریقیه، حمله می‌آوردند. و هووارث الارض ومن علیها و هوخیر الوارثین. لارب غیره ولاخیر الاخیره ولایرجى الاایاه ولا معبود سواه و هونعم المولى و نعم‌النصیر و اسأله‌السترالجمیل ولاحول و لا قوة الا بالله‌العلی‌العظیم. صلی‌الله‌علی‌سیدنا محمد و علی‌آله و صحبه وسلم تسلیماً کثیراً الی‌یوم‌الدین و الحمد لله رب‌العالمین. حمداً دائماً کثیراً و الله ولی‌التوفیق...

و اما قریش، فرزندان نصر بن کنانه بن فهر بن مالک بن النضرند. نصر را قریش می‌نامیدند از جهت اینکه بازرگان بود و بازرگانی را تفرش می‌گفتند. و بعضی گویند قریش مصغر قرش است و قرش ماهی بزرگ است که حیوانات دیگر دریائی را برمی‌درد. قریش را به‌فهر نسبت می‌دهند زیرا زاد و رود نصر، منحصر بدو بود و او را جز فهر هیچ اعقابی نبود، این است سبب آنکه گویند قریش از بنی فهر بن مالک‌اند. اما آنکه قریش نامیده می‌شد، نصر بود. فهر را سه‌فرزند بود: غالب و حارث و محارب. فرزندان محارب بن فهر از قریش ظواهر^۳ بودند و از ایشان بود: ضحاک بن قیس بن خالد بن وهب بن ثعلبة بن وائله^۴ بن عمرو بن شیبان بن محارب، که در مرج راهط مروان بن‌الحکم به‌هنگامی که با او، به‌خلافت بیعت کردند، او را بکشت. و ضرار بن‌الخطاب بن مرداس بن کثیر بن عمرو آکل‌السقب^۵ بن حبیب بن عمرو بن شیبان، سوارکار مشهور که از صحابه بود. و پدرش خطاب بن مرداس سید ظواهر در عصر جاهلیت بود. و از غنایمی که به‌دست می‌آوردند ربع آن را می‌گرفت و در جنگ‌های فجار شرکت داشت و پسرش از دلیران و شاعران عهد اسلامی بود. و عبدالملک بن قطن^۶ بن نهشل بن عمرو بن عبدالله بن وهب بن سعد بن عمرو آکل‌السقب. او در نبرد حره حاضر بود و زندگی‌اش به‌دراز کشید تا آنجا که حکومت اندلس یافت. اصحاب بلج^۷ بن بشرالقشیری او را بردار کردند. و کرز بن جابر بن حسل بن‌الاجب^۸ بن حبیب بن عمرو بن شیبان. در روز فتح در حالی که با پیامبر (ص) بود، کشته شد.

بنی‌الحارب بن فهر از ظواهر خارج شدند و از ایشان بود: ابو عبیده عامر بن عبدالله بن الجراح بن هلال بن اهییب^۹ بن ضبة بن‌الحارث یکی از عشره^{۱۰} مبشره و امیر مسلمانان در فتح شام بود. و عقبه بن

۱. وهب

۲. عز.

۳. ظواهر از قریش: ساکنان خارج از مکه در اطراف آن. م.

۴. وائله.

۵. قطنی.

۶. بلج.

۷. لاجب.

۸. عشره.

۹. وهب.

نافع بن عبد قیس بن لقیط بن عامر بن امیة بن الظرب^{۱۱} بن الحارث، فاتح افریقیه و بنی شهر قیروان از اعقاب اوست: حبیب بن ابی عیبة بن عقبه والی افریقیه قاتل عبدالعزیز بن، موسی بن نصیر، و نیز یوسف بن عبدالرحمان بن ابو عبیده امیر اندلس. عبدالرحمان بن معاویة بن هشام بن عبدالملک، بر او داخل شد و به قتلش آورد. و خود و فرزندانش بعداً والی آن دیار شدند.

اما غالب بن فهر: او در عمود نسب گرامی پیامبر است. غالب پدر تیم الادرم و دو پسر دیگر بود. بنی تیم الادرم از ظواهر بودند یعنی در بادیه می زیستند. از ایشان بود ابن خطل که پیامبر (ص) در روز فتح فرمان قتلش را داد و در حالی که به پرده های کعبه آویخته بود، کشته شد. نام او هلال بن عبدالله بن عبدالله بن عبدمناف بن اسعد بن جابر بن کبیر بن تیم الادرم بود.

اما لؤی بن غالب، در عمود نسب گرامی پیامبر، پدر کعب و عامر و بطون دیگری بود چون: خزیمه و سامه و سعد و چشم یا حارث و عوف که در نیشابن به لؤی اختلاف است لا اقل از قریش ظواهر هستند. بعضی گویند که بنی سامه از قریش نیستند و در عمان سکونت دارند و گویند که بنی سامان پادشاهان ماوراءالنهر از آنانند. اما فرزندان عامر بن لؤی عبارتند از شقیر (؟) یا حسل بن عامر و معیص بن عامر. از بنی معیص است بسر^{۱۲} بن ابی ارطاة بن عمیر بن عویمیر بن عمران بن الحطیس بن سیار^{۱۳} بن نزار بن معیص بن عامر و او یکی از سرداران معاویه است. و مکرزین حفص بن الاخیف^{۱۴} بن علقمة بن عبدالحارث بن منقذ بن عمرو بن معیص که از سادات قریش بود و ابو جندل بن سهیل را پناه داد و رسول خدا (ص) او را باز پس داد. و عمرو بن قیس بن زائده بن جندب الاصم بن هرم بن رواحه بن حجر بن معیص و او پسر خاله خدیجه بود و مادرش ام مکتوم^{۱۵} عاتکه، دختر عبدالله بن عنکبة بن عامر بن مخزوم بود.

و از بنی حسل است. عبدالله بن سعد بن ابی سرح بن الحارث بن حبیب بن جذیمة^{۱۶} بن مالک بن حسل بن عامر فرمانده مسلمانان در فتح افریقیه، در خلافت عثمان والی مصر شد. کتاب رسول خدا (ص) بود آنگاه به مکه بازگشت و بار دیگر توبه کنان باز آمد و حالش نیکو شد و داستان معروف است. و حویطب بن عبدالعزی بن ابی قیس بن عبدود بن نصر بن مالک بن حسل، او نیز از اصحاب بود. و عمرو بن عبد شمس بن عبدود بن نصر بن مالک صاحب حدیبیه و برادرش سکران و پسرش ابو جندل بن سهیل موسوم به عاصی، او همان بود که در روز صلح حدیبیه با بندهایی آهنین که بر دست و پای داشت نزد پیامبر (ص) آمد و پیامبر او را بازگردانید و قصه او معروف است. و زمعة بن قیس بن عبد شمس و پسرش عبد بن زمعه و دخترش سوده بنت زمعه ام المؤمنین و او زوجه پسر عم خود، سکران بود. پس از سکران رسول خدا (ص) با او ازدواج کرد.

۴. الاخف.

۳. یحار.

۲. بشر.

۱. ضرب.

۶. خزیمه.

۵. ام کلثوم.

و اما کعب بن لؤی، او نیز در عمود نسب گرامی پیامبر است. فرزندانش مره و هعیص و عدی هستند اینان قریش بطاح اند، یعنی ساکنان بطایح مکه، از فرزندان هعیص بن کعب بن لؤی است: سهم بن عمرو بن هعیص بن کعب. از ایشان است: عاصی بن وائل بن هشام بن سعید بن سهم. و پسران او عمرو و هشام. و نیز عبدالرحمان بن محیص^۱ بن ابی وداعه حارث بن سعید بن سعد، قاری مردم مکه و اسماعیل بن جامع بن عبدالمطلب بن ابی و داعه مفتی مکه و نیه و منبه پسران حججاج بن عامر بن حذیفه بن سهم که در روز بدر هر دو در حال کفر کشته و در چاه افکنده شدند و در این روز عاص بن منبه نیز کشته شد و ذوالفقار شمشیر رسول خدا(ص) از آن او بود و عبدالله بن الزبیری بن قیس بن عدی بن سعد بن سهم، که پیامبر را با شعر خود می آزرده، ابن الزبیری سپس اسلام آورد و اسلامش نیکو شد. و حذافه بن قیس ابوالاخنس و خنیس. خنیس پیش از رسول خدا(ص) شوی حفصه بود. و عبدالله بن حذافه از مهاجران حبشه بود و او بود که نامه رسول خدا(ص) را نزد کسری برد.

و نیز بنی جمح بن عمرو بن هعیص بن کعب، از ایشان بود: امیه بن خلف بن وهب بن حذافه که در جنگ بدر کشته شد و برادرش ابی که رسول خدا(ص)، در جنگ احد او را به دست خود کشت. و پسرش صفوان بن امیه که در روز فتح مکه اسلام آورد و پسر او عبدالله بن صفوان که در رکاب زبیر کشته شد و عثمان بن مظعون بن حبیب بن وهب بن حذافه و برادرانش قدامه و سائب و عبدالله که از مهاجران و بدریان بودند و خواهرانش زینب بنت مظعون و ام حفصه.

و نیز بنی عدی بن کعب، از ایشان است: زید بن عمرو بن نفیل بن عبدالعزی بن رباح بن عبدالله بن قرط بن زراع بن عدی. او در زمان جاهلیت ترک بتان کرد و به کیش حنیف کیش ابراهیم گروید در قریه ای از قراء بقاء کشته شد. او را افراد قبایل لخم یا جذام به قتل آوردند. و پسرش سعید بن زید که یکی از عشره مبشره است. و عمر بن الخطاب امیرالمؤمنین و پسرش عبدالله و عاصم و عبیدالله و دیگران از اینانند. و خارجه بن حذافه بن غانم بن عامر بن عبیدالله بن عویج بن عدی بن کعب که یکی از حروریان، او را که عمرو بن العاص پنداشته بود، در مصر به قتل آورد. گفت من کشتن عمرو را می خواستم و خداوند کشته شدن خارجه را، و این مثل شد. و ابوالجهم بن حذیفه بن غانم متصدی غنایم در روز حنین، و مطیع بن الاسود بن حارثه بن نضله بن عبید بن عویج، صحابی. و پسرش عبدالله بن مطیع که در نبرد حره فرمانده مهاجران بود و با ابن الزبیر در مکه کشته شد.

اما مره بن کعب، او نیز در عمود نسب گرامی پیامبر است. او را سه فرزند بود:

کلاب و تیم و یقطه. اما تیم بن مره از ایشان است: عبدالله بن جدعان بن عمرو بن کعب بن سعد بن تیم، سیدقریش در جاهلیت و خانه او آن روز در مکه مشهور بود و نیز ابوبکر الصدیق و نام او عبدالله بن ابی قحانه است و نام ابی قحافه عثمان بن عامر بن عمرو بن کعب است و پسران ابوبکر عبدالرحمان

و محمد. و نیز طلحة بن عبدالله^۱ بن عثمان بن كعب که در روز جمل کشته شد و پسرش محمد السجاد نیز در آن روز کشته شد و شمار و اعقابشان بسیار است.

و بنی یقظة بن مره که از ایشان است: مخزوم بن یقظة بن مره و نیز صیفی بن ابی رفاعه، و ابی رفاعه امیه بن عائذ بن عمرو بن مخزوم است. او و برادرش، در بدر همچنان در حال کفر کشته شدند. و ارقم بن ابی ارقم که نام او عبد مناف بن ابی جندب است و نام ابو جندب اسد بن عبدالله بن عمرو^۲ بن مخزوم او از اصحاب و از بدریان بود. پیش از آنکه اسلام آشکار شود، پیامبر (ص) و مسلمانان در خانه او نهانی اجتماع می کردند. و ابوسلمه عبدالله بن عبدالاسد بن هلال بن عبدالله بن عمر بن مخزوم از قدمای مهاجران است. او پیش از پیامبر، شوهر ام سلمه، زوجه رسول خدا (ص) بود. وفا که بن المغیره بن عبدالله بن عمر بن مخزوم که نام او، ابوقیس بود. در جنگ بدر کافر کشته شد. و ابوجهل بن هشام بن المغیره که نام او، عمرو بود و در همین روز کافر کشته شد. و پسرش عکرمة از اصحاب بود. و حارث بن هشام بن المغیره که اسلام آورد و اسلامش نیکو شد او را نوادگان بسیار و مشهور است. و ابوامیه بن ابی حذیفه بن المغیره که در روز بدر کافر کشته شد و دختر او، ام سلمه ام المؤمنین است. و هشام بن ابی حذیفه که از مهاجران به حبشه بود و عبدالله بن ابی ربیع که نامش بجیر^۳ بود و از صحابه بود و از فرزندان اوست حارث بن عبدالله بن ابی ربیع معروف، به قبایع و ولید بن مغیره که در مکه کافر ببرد. و پسرش خالد بن الولید سیف الله، صاحب فتوحات اسلامی، و مسیب بن حزن بن ابی وهب بن عمرو بن عائذ بن عمران بن مخزوم که از افراد بیعت رضوان بود و پسرش سعید بن مسیب از تابعین از این تیره اند.

اما کلاب بن مره، در عمود نسبت گرامی پیامبر است و او را چند فرزند بود: قصی و زهره، از بنی زهره بن کلاب است: آمنه بنت وهب بن عبدمناف بن زهره مادر پیامبر (ص) و برادرزاده او عبدالله بن الارقم بن عبد یفوث بن وهب. و سعد بن ابی وقاص و نام ابوقاص، مالک بن وهب بن عبدمناف بود فرمانده مسلمانان در فتح عراق بود. و هاشم پسر برادرش عتبه در این روز از امیران بود و پسرش عمر بن سعد، که او را عبدالله بن زیاد برای قتال با حسین روانه کرد. و مختار بن ابی عبیده، او را بکشت و برادرش، محمد بن سعد که حجاج به سبب خروج او با ابن الاشعث^۴، به قتلش آورد. و مسور بن مخرمه بن نوفل بن وهب که از صحابه بود. و پدر او که از مؤلفه قلوبهم بود و عبدالله بن عبدعوف بن عبدالحارث بن زهره و پسرش سلمه، و او را اعقاب بسیار بود.

اما قصی بن کلاب در عمود نسب گرامی پیامبر است. او کسی است که قریش را با هم متحد ساخت و پایه های هزیشان را استوار نمود. فرزندان او عبدمناف و عبدالدار و عبدالعزی بودند. از بنی عبدالدار است: نصر بن الحارث بن علقمة بن کلداء بن عبدمناف بن عبدالدار، در روز بدر با مشرکان اسیر شد.

۱. عبدالله.

۲. عمرو.

۳. عمرو.

۴. حجاج بن ابی الاشعث.

چون پیامبر از جنگ بدر، به مدینه بازگشت و به الصفراء رسید، فرمود تا گردنش را در آنجا بزنند. و مصعب بن عمرو بن هاشم بن عبدمناف صحابی و از بدریان که در جنگ احد کشته شد. او در این جنگ پرچمدار بود. از اعقاب او عامر بن وهب که در سرسقطه از اندلس، برای ابوجعفر المنصور دعوت می‌کرد. یوسف بن عبدالرحمان الفهری، امیر اندلس پیش از عبدالرحمان الداخل او را به قتل آورد. و از ایشان بود ابوالسنابل بن بعلکک بن السباق بن عبدالدار، صحابی مشهور. و از ایشان بود، عثمان بن طلحه بن عبدالعزی بن عثمان بن عبدالدار آنکه رسول خدا (ص) در روز فتح مکه، کلید کعبه را به او داد. و گویند آن را به برادرش شیبه داد و از آن روز مقام حجابت خانه به فرزندان شیبه بن طلحه رسید. اما بنی‌العزی بن قصی؛ از ایشان بود: ابوالبختری العاصی بن هاشم بن الحارث بن اسعد بن عبدالعزی و عثمان بن الحویرث. او می‌خواست از جانب قیصر بر قریش پادشاهی یابد، قریش سر باز زدند و او به شام بازگشت و در آنجا هر که را از قریش یافت به زندان افکند و از جمله ایشان بود، ابواحیمه سعید بن العاص. قریش نزد عمرو بن جفنة الغسانی دسیسه کردند و او عثمان بن الحویرث را زهر داد و او در شام بمرد. و هبار بن الاسود بن المطلب بن اسد بن عبدالعزی، از اعقاب او بود عمر بن عبدالعزیز بن المنذر بن الزبیر بن عبدالرحمان بن هبار، فرمانروای سند، که در آغاز آن فتنه بعد از قتل المتوکل، حکومت آنجا یافت و فرزندانش همچنان در آن دیار فرمانروایی داشتند تا آنگاه که به دست محمود بن سبکتکین امیر غزنه و این سوی جیحون از خراسان منقرض گشتند. پایتختشان شهر منصوره بود. جدش منذر بن الزبیر^۱ در ایام السفاح در قرقیسیا قیام کرد ولی او را اسیر و بردار کردند و نیز اسماعیل بن هبار که مصعب بن عبدالرحمان به ناگهان او را کشت. و هبار پیامبر (ص) را هجو کرده بود. پسرش عوف اسلام آورد و پیامبر (ص) را مدح گفت و اسلامش نیکو شد و عبدالله بن زعنه بن الاسود، او نیز از اصحاب بود. او زینب دختر ابوسلمه از ام سلمه ام المؤمنین را به زنی گرفت. و زبیر بن العوام بن خویلد یکی از عشره مبشره و پسران او عبدالله و مصعب. و حکیم بن حزام بن خویلد که شصت سال در اسلام بزیست و دارالندوه را از معاویه به صد هزار دینار خرید و پسرش هشام بن حکیم.

اما عبدمناف در قریش صاحب شوکت بود و در اوج شرف. او در عمود نسب گرامی پیامبر است. فرزندان او، عبدشمس و هاشم و مطلب و نوفل بودند بنی هاشم و بنی عبدشمس ریاست بر بنی عبدمناف را میان خود تقسیم کردند و باقی با آنان حلیف و هم‌پیمان شدند. بنی عبدالمطلب حلیف بنی هاشم بودند و بنی نوفل احلاف بنی عبدشمس. اما بنی عبدشمس، از ایشان بودند: عبلات و آنان فرزندان امیه الاصر بودند. دخترش ثریا همسر عمر بن ابی ربیع بود. او سرور غریض^۲ مغنی بود. و بنی ربیع بن عبدشمس، از آنان بود: عتبه و شیبه پسران ربیع. و از عتبه بود: ولید که در روز بدر کافر کشته شد، و ابو حذیفه صحابی که از موالی سالم بود و در جنگ یمامه کشته شد. و هند دختر عتبه مادر

۱. الربیع.

۲. الربیع.

معاویه بود.

و فرزندان عبدالعزی بن عبد شمس، از ایشان بود: ابوالعاصی بن الربیع بن عبدالعزی داماد پیامبر. اماه دختر او بود و علی (ع) بعد از فاطمه او را به زنی گرفت.

و بنی امیه الاکبرین عبدشمس، از ایشان است: سعید بن ابی اخیحة العاصی بن امیه، او کافر از دنیا رفت و پسرش خالد بن سعید که در جنگ یرموک کشته شد. و سعید بن العاصی بن سعید، از مسلمانان قدیم که والی صنعاء شد و در فتح شام به شهادت رسید. و پسرش سعید، که در جنگ یرموک کشته شد. و سعید بن العاصی بن سعید بن العاصی بن امیه از جانب عثمان حکومت کوفه یافت و پسرش عمروالا شدق که علیه عبدالملک قیام کرد و به فرمان او کشته شد. و امیرالمؤمنین عثمان بن عفان بن العاصی بن امیه. و مروان بن الحکم بن ابی العاصی و اعقاب او، خلفای نخستین اسلام و پادشاهان اندلس و مشهورند و ما به هنگام ذکر اخبار دولت هایشان از ایشان یاد خواهیم کرد. و ابوسفیان بن حرب بن امیه و پسران او، معاویه امیرالمؤمنین و یزید و حنظله و عتبه و ام حبیبه ام المؤمنین و اعقاب معاویه مشهورند و ما در جای خود از آنان یاد خواهیم کرد.

و عتاب بن اسید بن ابی العاصی بن امیه. رسول خدا (ص) او را حکومت مکه داد، آنگاه که آن را فتح کرد و همواره در آن مقام بود تا روزی که خبر مرگ ابوبکر الصدیق را شنید، او نیز بمرد. و از ایشان است: بنی ابی الشوارب که از عهد المتوکل تا المقتدر در بغداد، مقام قضاوت داشتند. اینان فرزندان ابوعثمان بن عبدالله بن خالد بن اسید بن ابی العاصی هستند. و عقبه بن ابی معیط که نام ابی معیط ابان بن عمرو بن امیه است. رسول خدا (ص) او را در روز بدر بکشت و پسرش ولید بن عقبه که از اصحاب بود و حکومت کوفه یافت. او کسی بود که به سبب نوشیدن شراب، در برابر عثمان حدش زدند. پسرش، ابوقطفیة شاعر بود. از فرزندان عقبه بن ابی معیط است: معیطی، آنکه در دانه در مشرق اندلس با او بیعت شد. پس از قرن چهارم در پایان دولت اموی، در زمان فتنه مجاهد، پادشاه آن دیار با او بیعت کرد از فرزندان خالد بن عقبه است: عبدالله بن عبدالله بن الولید بن محمد بن یوسف بن عبدالله بن عبدالعزیز بن خالد بن عثمان بن عبدالله بن عبدالعزیز بن خالد بن عقبه بن ابی معیط.

و بنی نوفل بن عبدمناف، از ایشان است جبیر بن مطعم بن عدی بن نوفل صحابی مشهور. و پدرش مطعم کسی است که رسول خدا (ص) در روز طائف در حق او دعا کرد و او، پیش از جنگ بدر کشته شد. و طعمیه بن عدی که در جنگ بدر، کافر کشته شد و غلام او وحشی که در روز احد حمزه بن عبدالمطلب را کشت. و بنی المطلب بن عبدمناف، از ایشان است: قیس بن مخرمه بن المطلب که از اصحاب بود و پسرش عبدالله بن قیس، از موالی یسار، جد محمد بن اسحاق بن یسار، صاحب کتاب المغازی و مسطح، عوف بن اثانه بن عباد بن المطلب یکی از کسانی که در موضوع افک سخن گفته بود و او پسر خاله ابوبکر الصدیق بود. و رکانه بن عبد یزید بن هاشم بن عبدالمطلب که از مردان سخت

نیرومند بود و رسول خدا(ص) با او کشتی گرفت و بر زمینش زد و این یکی از معجزات او بود. رکانه در جنگ بدر اسیر شد، از اعقاب اوست: شافعی محمد بن ادریس بن العباس بن عثمان بن شافع بن السائب.

اما بنی هاشم بن عبدمناف، سیدشان عبدالمطلب بن هاشم است. و از اعقاب او جز اعقاب عبدالمطلب از کسی نام نبرده‌اند. او را ده پسر بود. عبدالله پدر پیامبر(ص) که کوچکترین فرزندان او بود و حمزه و عباس و ابوطالب و زبیر و مقوم و گویند نام مقوم غیداق بود و ضرار و حجل و ابولهب و حارث^۱ زبیر را اعقابی نبود و چنانکه ابن حزم می‌گوید: اعقاب حمزه هم منقرض شده‌اند و از اعقاب ابولهب، عتبه بود که از اصحاب بود. اما اعقاب عباس و ابوطالب بیشتر از آن است که به حساب آیند. خاندان و شرف اولاد عباس در فرزندان عبدالله بن عباس است و اولاد ابوطالب در فرزندان علی امیرالمؤمنین. و ما به هنگام ذکر اخبار و دولتشان از مشاهیر آنان یاد خواهیم کرد. انشاءالله. این پایان سخن در انساب قریش است. و نیز پایان کلام در انساب مضر و عدنان. اینک به اخبار قریش و سایر مضر بازمی‌گردیم و از دولتشان در عهد اسلامی یاد می‌کنیم. واللّٰه المستعان. لارب غیره. و لاخیر الاخیره و لا معبود سواه و لا یرجى الا ایاه و هو حسبی و نعم الوکیل و اسأله الستراجعیل.

قریش

خبر از قریش که در این طبقه جای دارند و فرمانروایشان در مکه و آغاز کارشان و چگونگی رسیدن فرمانروایی به آنان از امت‌های پیشین

به‌هنگام سخن از نخستین طبقه از اعراب گفته‌اند، که: حجاز و دیگر سرزمین‌های عرب دیار عمالقه بود. عمالقه از فرزندان عملیق بن لود^۱ بودند و در آن سرزمین‌ها پادشاهی داشتند. جرهم نیز از این طبقه بود از فرزندان یقطان^۲ بن شالح^۳ بن ارفکشاد^۴ و سرزمین‌هایشان در یمن بود و با برادرانشان در حضرموت می‌زیستند. مردم یمن، در این روزگاران دچار قحط شدند و از پی آب و چراگاه به‌جانب تهامه مهاجرت کردند. در راه به‌اسماعیل که با مادرش در کنار زمزم می‌زیست، برخوردند. و ما سرگذشت همه آنان را به‌هنگام ذکر احوال ابراهیم (ع) آوردیم. اینان برقطوراء که از بقایای عمالقه بودند، فرود آمدند. رئیس عمالقه در این ایام، سمیدع بن هوثر (به‌ثاء سه نقطه) بن لای بن قطوراء بن ذکر بن عملاق یا عملیق بود. خبر جرهم و دست‌یافتنشان در حجاز به‌آب و چراگاه به‌یمن رسید، آنان نیز به‌ایشان پیوستند سرورشان در این روزگار، مضامن بن عمرو بن سعید بن الرقیب بن ه‌ه ابن نبت بن جرهم بود، اینان نیز در مکه در قعیقان فرود آمدند و قطوراء، در اسفل مکه بود. پس عشریه کسانی را که از قسمت‌های بالا به‌مکه داخل می‌شد مضاخ می‌گرفت و عشریه کسانی را که از قسمت‌های پائین به‌مکه داخل می‌شدند، سمیدع. این قول ابن اسحاق و مسعودی بود که معتقدند که قطوراء از عمالقه بوده‌اند و حال آنکه دیگران می‌گویند که: قطوراء از بطون جرهم است و از عمالقه نیستند. سپس قطوراء و جرهم از یکدیگر جدا شدند و میانشان بر سر تسلط بر امور، همچشمی و رقابت پدید آمد و

۱. لود.

۲. یقطن.

۳. شالح.

۴. ارفخشذ.

کارشان به نبرد کشید و مضاض بر آنان غلبه یافت و سمیدع را کشت و دوران اعراب عاریه به پایان آمد. شاعر گوید:

مضی آل عملاق فلم یبق منهم حقیر ولا ذوعزرة مشاوس
عتوافادال الدهر منهم و حکمه علی الناس هذا و اغذ، و مبایس (۴)

اسماعیل (ع) در میان جرهم رشد یافت و به زبان نشان سخن گفت و از آنان زنی به نام حرا گرفت. این زن دختر سعد بن عوف بن هنء بن نبت بن جرهم بود. و این همان زنی است که چون ابراهیم به دیدار فرزند خود آمد، گفت: تا طلاقش دهد و آن زن را گفت: به شوی خود بگویی آستان خانه اش را تغییر دهد. اسماعیل نیز او را طلاق گفت و برادرزاده او مامه، دختر مهلهل بن سعد بن عوف را به زنی گرفت. واقدی در کتاب خود، انتقال النور، این دو زن را نام برده است. اسماعیل پس از آن دو، سیده دختر حارث بن مضاض بن عمرو بن جرهم را به زنی گرفت. از عمر اسماعیل سی سال گذشته بود که پدرش به حجاز آمد و فرمان بنای کعبه بیت الحرام را داد. حجر، آغل گوسفندان اسماعیل بود. پایه های خانه را به یاری پسرش بالا آورد و آن را خلوتگاه عبادت خود ساخت و چنانکه خداوند او را فرمان داده بود، مردم را به حج آن فرا خواند و به شام بازگشت و در آنجا وفات یافت. خداوند اسماعیل را بر عمالقه و جرهم و مردم یمن مبعوث نمود. بعضی به او ایمان آوردند و بعضی ایمان نیاوردند، تا آنگاه که او نیز وفات یافت و در همان حجر، در کنار مادرش هاجر و به قولی آجر به خاک سپرده شد. به هنگام وفات به قولی صدوسی سال از عمرش گذشته بود. پسرش قیدار را جانشین خود معین کرد. و معنی قیدار شتردار است زیرا او اشتران پدر خود را نگه می داشت و این قول سهیلی است. دیگران گویند قیدار به معنی پادشاه است و بعضی گویند پسرش، نابت را جانشین خود ساخت. پسرش به کار کعبه در ایستاد و ولایت آن را بر عهده گرفت. فرزندان اسماعیل چنانکه اهل تورات آورده اند دوازده تن بودند: قیدار^۱، نابیوت^۲، ادیبیل، مباسم، مشماع^۳، دومه^۴، مسا، حدده^۵، نیما^۶، یطور، یافیش^۷ و قدمه^۸. مادرشان به نقل سهیلی - سیده دختر مضاض بود. نامهای آنان در اسرائیلیات چنین آمده است. و چون حروف آنان با حروف عربی در مواردی به سبب اختلاف مخارج حروف فرق می کند، از این رو در ضبط این الفاظ نیز اختلاف است. ابن اسحاق طیما به طاء و یاء ضبط کرده و دارقطنی به ضاد نقطه دار و میم قبل از یاء (ضمیا) چون مؤنث آضم و ابن اسحق دیما آورده است. بکری گوید: ودومة الجندل از او نام گرفته است، زیرا در آنجا فرود آمده بود و نیز یطور رایطون آورده.

چون نابت بن اسماعیل بمرد، امور بیت را جدش حارث بن مضاض و به قولی مضاض بن عمرو بن

۱. قیدار.	۲. قیابوت.	۳. مشمع.	۴. دو ما.
۵. جدار.	۶. دیما.	۷. ناقیس.	۸. قدما.

سعد بن الرقیب بن هنء بن نبت بن جرهم به عهده گرفت، و سپس پسرش، حارث بن عمرو صاحب ولایت کعبه شد. پس ولایت کعبه میان فرزندان اسماعیل که در مکه بودند و خویشاوندان مادری اش از جرهم تقسیم شد و فرزندان اسماعیل تا در حرم جدال و قتل حادث نشود این تقسیم را پذیرفتند. چندی بعد، جرهم در حرم سر به سرکشی برداشت و این امر مصادف با پراکنده شدن سبا و فرود آمدن بنی حارثة بن ثعلبة بن عمرو بن عامر در سرزمین مکه بود. آنان می خواستند با جرهم در یک جای زندگی کنند ولی جرهم مانع شد و میانشان نبرد در گرفت و بنی حارثة چنانکه می گویند خزاعه بودند، بر آنان غلبه یافتند و خانه را در تصرف آوردند. و رئیسشان در این ایام عمرو بن لحي بود او بقایای جرهم را از آنجا براند. و این لحي، ربیعة بن حارثة بن ثعلبة بن عمرو مزقییا بن عامر بود. در حدیث آمده است که پیامبر گفت: رایت عمرو بن لحي یجر قصبه (یعنی احشاه) فی النار. زیرا او بود که بحیره^۱ و سائبه^۲ و حامی^۳ را بدعت نهاد و دین اسماعیل را دیگرگون کرد و بت پرستی را رواج داد. و این حدیث به صورت: رایت عمرو بن عامر، هم روایت شده است. عیاض معروف در نسب خزاعه گوید: این عمرو بن لحي بن قمعة ابن الیاس است و عامر نام پدر اوست که پسر قمعه است و او مدرکه بن الیاس است. سهیلی گوید: حارثة بن ثعلبة بن عمرو بن عامر بعد از قمعه پدر لحي مادر او را به زنی گرفت و لحي صیغه تصغیر است. نام او ربیعه بود، حارثة او را به فرزندی برگزید و بدو منسوب شد پس نسب به دو وجه صحیح است. واسلم بن اقصی بن حارثة برادر خزاعه است. ابن اسحاق گوید: آنکه جرهم را از کعبه اخراج کرد تنها خزاعه نبود، بلکه خزاعه و کنانه هر دو در این امر مشارکت داشتند. بنی بکر بن عبدمناة بن کنانه و بنی غبشان بن عبد عمرو بن لؤی بن ملک بن اقصی بن حارثة عهده دار این عمل منکر شدند. جرهم نیز آماده نبرد شد و نبرد در گرفت. بنی بکر و بنی غبشان بر بنی کنانه و خزاعه غلبه یافتند و ریاست خانه را از ایشان بدر بردند و خودشان را نیز از مکه براندند. پس عمرو، به قولی عامر بن الحارث بن مضاض الاصغر با جرهمیانی که با او بودند، به یمن رفتند اما پیش از رفتن خود حجر و همه اموال کعبه را در چاه زمزم دفن کردند. آنگاه سخت از جدائی از مکه و از آنچه پدید آمده بود، غمگین شدند. و عمرو بن الحارث یا عامر بن الحارث چنین گفت:

کان لم یکن بین الحمجون الی الصفا	انسیس ولم یسمر بمکة سامر
بلی نحن کنا اهلها فزالنا	صروف الیالی والجدود العوائر
و کنا ولایة البیت من بعد نابت	نطوف بذاکک البیت والخیر ظاهر
ملکنا فعزنا فاعظم ملکنا	فلیس لحي عندنا ثم فاخر

۱. بحیره: شتری که بجهت پنجم او نر بود، گوشش را می شکافتند و آزادش می کردند.

۲. سائبه. ماده شتری بود که برای شفا یافتن بیمار نذر می کردند که هر جای که خواهد برود و بچرد.

۳. حامی: شتر نری که چندبار از او برای آبستن کردن ماده شتران استفاده کرده بودند و سپس او را از کار معاف می نمودند.

الم تنكحوا من خير شخص علمته	فابناؤه منا و نحن الاصاهر
وان تنس الدنيا علينا بحالها	فان لها حالا وفيها التشاجر
فاخرجنا منها المليك بقدره	كذلك ياللناس تجرى المقادر
اقول اذا نام الخلى ولم انم	اذالعرش لايبعد سهيل و عامر
و بدلت منها اوجها للاحبها	قبائل منها حمير و يحابر
وصرنا احاديثاً و كنا بسخطة	بذلك عفتنا السنون الغوابر
فسحت دموع العين تبكى لبلدة	بها حرم امن وفيها المشاعر
و تبكى لبیت ليس يؤذى حمامه	يظل بها امنا و فيها العصافر
وفيه وحوش لا ترام انيسه	اذا خرجت منه فليست تغادر

پس بنی حبشیه به یاری قوم خود خزاعه بر امور کعبه تسلط یافتند و خود به تنهایی بی مشارکت بنی بکر بن مناة، اداره آن را به دست گرفتند.

و در پایان دوره ایشان، عمرو بن الحارث که ابو غبشان بود کارهای کعبه را به دست داشت. زبیر بن بنگار می گوید: آنکه جرهم را از کعبه بیرون راند از فرزندان اسماعیل، ایاد بن نزار بود. پس از آن میان مضر و ایاد جنگ افتاد و مضر، ایاد را از آنجا براند. ایاد به هنگام بیرون آمدن، حجر الاسود را از جای کنند و درجایی در زمین پنهان کردند، زنی از خزاعه بدید و قوم خود را خبر داد. خزاعه با مضر شرط کرد که آنان را بر سر آن سنگ راه خواهند نمود، به شرطی که ولایت خانه کعبه با آنان باشد، مضر بدین شرط وفا کرد و ولایت بیت به عهده خزاعه قرار گرفت. تا آنگاه که ابو غبشان آن مقام را به قصی بفروخت. و گویند آنکه از میان خزاعه امور کعبه را به عهده گرفت، عمرو بن لحي بود. او تنها را در خانه کعبه نصب کرد و یکی از جرهم در خطاب به او گفت:

يا عمرو لا تظلم بمكة	انها بلد حرام
سائل بعاد اين هم	و كذاك تخترم الانام
وهي العماليق الذين	لهم بها كان السوام

و ولایت خانه بر عهده خزاعه بود. و مضر را سه وظیفه بود. اجازه (عبور دادن) مردم در روز عرفه که ویژه بنی غوث بن مره بود و او صوفه بود و افاضه مردم فردای روز نحر از منی که ویژه بنی زید بن عدوان بود و سپس از ایشان به ابوسیارة عميلة بن^۱ الاعزل بن خالد بن سعد بن الحارث بن وایش^۲ بن زید رسید او به مدت چهل سال در حالی که بر خری سوار بود از مزدلفه روان می شد و سه دیگر در ماه های حرام اجرای نسیم و این امر ویژه حذیفه بن قسیم بن عدی از بنی مالک بن کنانه بود و چنانکه گفتیم او را قلمس می گفتند. چون مردم می خواستند که از مکه بیرون روند، می گفت: بار خدایا من یکی از

۱. عمیره. ۲. کانس.

دوصفر را در زمره ماه‌های حلال آوردم و یکی را به سال آینده به تأخیر انداختم. عمرو بن قیس از بنی فراس گوید:

و نحن الناسون علی معد شهور الحبل نجعلها حرام

ابن اسحاق گوید: بر بنی خزاعه و بنی کنانه مدتی گذشت و ولایت کعبه بر عهده بنی خزاعه بود. در اثناء این احوال، بطون کنانه که همواره از مضر بودند، منشعب گشتند و به صورت اقوام و بیوتات متفرقه درآمدند و همگی به صورت احیایی در ظواهر (بیرون شهر مکه) مقام کردند. بنابراین قریش به دو فرقه تقسیم گردید: قریش بطاح و قریش ظواهر. قریش بطاح فرزندان قصی بن کلاب و دیگر فرزندان کعب بن لؤی بودند و قریش ظواهر گروه‌های دیگر بودند.

در میان همه مضر، نخست کنانه مقدم بود و سپس تقدم نصیب قریش گردید. و در میان قریش تقدم از آن فرزندان لؤی بن غالب بن فهر بن مالک بن النضر بود. سرور اینان، قصی بن کلاب بن مره بن کعب بن لؤی بود شرف و قرابت و ثروت و فرزند در میان این خاندان خاص او بود. نیز در میان قضاعه و سپس در میان بنی عروه بن سعد بن زید، از طریق رضاع و خویشاوندی بود. از این رو قصی در آنجا اتباع و پیروانی داشت. و داستان از این قرار است که ربیعہ بن حرام بن عذره پیش از مرگ کلاب بن مره به مکه آمده بود. چون کلاب بن مره بمرد، فرزند او قصی در دامان مام خود فاطمه دختر سعد بن باسل بن خثعمه الاسدی پرورش یافت ربیعہ فاطمه را به زنی گرفت. و قصی در این ایام تازه از شیر باز گرفته شده بود، مادر او را به بلاد بنی عذره برد ولی فرزند دیگر خود زهره بن کلاب را در آنجا نهاد، زیرا او مردی بالغ بود. زن برای ربیعہ بن حرام رزاق بن ربیعہ را آورد. چون قصی به سن رشد رسید و از نسب خویش آگاه شد نزد قوم خود بازگشت. در این احوال، آنکه عهده‌دار امور کعبه بود، مردی از خزاعه بود به نام حلیل بن حبشیه بن سلول بن کعب بن عمرو. او دختر خود حبی را به قصی به زنی داد. و از او عبدالدار و عبدمناف و عبدالعزی و عبد قصی متولد شد. چون فرزندان قصی در رسیدند، مال و مکتبی به دست آوردند.

حلیل بمرد و قصی دید که او خود از هر کس دیگری به ولایت کعبه و فرمانروایی مکه و خزاعه و بنی بکر سزاوارتر است، زیرا اشرف قریش بود، علاوه بر این به او گفته بودند که حلیل او را جانشین خود خوانده است. چون از این امر آگاه شد مردان قریش را به یاری خود دعوت کرد، آنان نیز اجابت کردند. آنگاه به برادرش رزاق نامه نوشت و او از قومش عذره مدد خواست. او نیز با دیگر برادرانش از فرزندان ربیعہ و همه کسان از قضاعه که او را پیروی می نمودند در موسم حج به عنوان حج، ولی به یاری برادرش به مکه وارد شد.

سهیلی گوید: دیگران جز ابن اسحاق گفته اند که: حلیل کلیدهای کعبه را آنگاه که خود سالخورده و ناتوان شد، به دخترش حبی داده بود و این کلیدها در دست او بود و قصی گاه کلیدها را از او

می‌گرفت تا در خانه کعبه را برای مردم بگشاید و ببندد. چون حلیل بمرد درباره قصی وصیت کرد و ولایت کعبه را به او داد. اما خزاعه از پذیرفتن این وصیت سر باز زد، در این حال آتش جنگ میان او و خزاعه برافروخت و او نزد برادرش رزاح کس فرستاد و او را به یاری خود فراخواند.

طبری گوید: چون حلیل کلیدهای کعبه را به هنگام پیری خود به دخترش حبیبی سپرد، دختر گفت: من این کار را به عهده کسی می‌گذارم تا به جای تو در کعبه را بگشاید و ببندد. پس این کار را بر عهده ابوغبشان سلیم^۱ بن عمرو بن بوی^۲ بن ملک بن افسی^۳ وا گذاشت بعضی می‌گویند که ابوغبشان پسر حلیل بود که ولایت کعبه را به یک خیک شراب به قصی فروخت. و این مثل شد که می‌گفتند: «زیان‌تر از معامله ابو غبشان، نخستین اقدامی که در این باب به عمل آمد بیرون آوردن اجازه (عبور دادن) حجاج از دست بنی صوفه بود. بدین قرار که بنی سعد بن زید مناة بن تمیم عهده‌دار اجازه حجاج از عرفه بودند چون کوچ می‌کردند حجاج نیز کوچ می‌کردند و چون رمی جمره می‌کردند، حجاج نیز رمی جمره می‌کردند. این مقام از بنی النوف بن مرة به ایشان رسیده بود. مادر غوث از جرمه پود و فرزندی نمی‌آورد. پس نذر کرد که اگر فرزندی آرد، او را به کعبه تصدق کند تا چون بنده‌ای به خدمت آن برخیزد. نذر او پذیرفته آمد و غوث را آورد. خویشاوندان مادری‌اش که از جرمه بودند، او را وا گذاشتند تا با هر که به رقابت او برخیزد، مبارزه کند. پس از این مقام به او و فرزندان رسید. اینان را صوفه می‌گفتند.

سهیلی گوید: به نقل از پاره‌ای از هل اخبار - که ولایت غوث بن مره پیش از ملوک کنده بود. چون آنان منقرض گشتند بنی سعد بن زید مناة یکی پس از دیگری به وراثت صاحب آن مقام شدند. چون اسلام آمد آن کار بر عهده کرب بن صفوان بن حنات بن شجنه^۴ بود و در بطون تمیم از او یاد کردیم. چون آن سال فرارسید که قصی تصمیم گرفت که خود به تنهایی ولایت کعبه را عهده‌دار شود، برادرانش از قبیله عذره پیامدند بر بنی سعد و کنانه و قضاعه تعرض آغاز کردند. چون زمان اجازه رسید، قصی گفت نه، ما بدین کار از شما سزاوارتریم، آنگاه میانشان کشمکش و جدال در گرفت و قصی بر آنان غلبه یافت. چون خزاعه و بنی کنانه یقین کردند که قصی آنان را از ولایت کعبه منع خواهد کرد چنانکه دیگران را منع کرده، برای نبرد با او گرد آمدند و جنگ در گرفت و شمار کشتگان افزون شد. سپس چنان نهادند که یکی از اشراف عرب میان آنان حکمیت کند و داوری به یعمربن عوف بن کعب بن عمرو بن عامر بن لیث بن بکر بن عبد مناة بن کنانه بردند او به سود قصی رأی داد. قصی صاحب ولایت کعبه شد و در مکه مستقر گردید. و قریش را از اطراف به مکه گرد آورد و منازل کنانه را میانشان تقسیم کرد و کار بر این پایه بود تا آنگاه که اسلام ظهور کرد. قصی را از آن پس مجمع نامیدند و شاعر گوید:

۴. سحنه.

۳. قصی.

۲. لوی.

۱. سلیمان.

قصی لمعری^۱ کان یدعی مجعماً به جمع اللہ القبائل من فہر

قصی نخستین کس از فرزندان لؤی بن غالب است که پادشاهی یافت و قومش سر به فرمان او نهاد. لوی جنگ و حجابت کعبه به او رسید. قریش حکمش را به دل و جان می پذیرفتند و در همه کارها از خرد و بزرگ با او مشورت می کردند. به جای کعبه دارالندوه را جهت مشاورت برگزیدند و در آن را درون مسجدالحرام گشودند آنگاه تقبل کرد که به حجاج طعام و آب دهد. زیرا آنان مهمانان خدا بودند و زائران خانه او. از این رو بر قریش افزون بر آنچه می دادند، خراجی نهاد و همه امور بیت چون حجاب و سقایه و رفاده و ندوه و لواء خاص او گردید. چون به سن پیری رسید، فرزند نخستیش، عبدالدار بود و او مردی ناتوان بود. اما برادر دیگرش عبدمناف در عهد پدر آوازه ای بلند یافته بود، این بود که قصی حجاب و لواء و ندوه و رفاده و سقایه را به او وا گذاشت، تا در شرف و آوازه همپای عبدمناف شود. قوم او بر فرمانش گردن می نهادند و از آن سرباز نمی زدند.

چون قصی بمرد، فرزندان کارهای قومش را بر دست گرفتند و مدتی گذشت و فرمانروایی مکه و همه امور قریش با آنان بود. تا آنگاه که میان فرزندان عبدمناف و فرزندان عبدالدار بر سر آنچه به دستشان بود، رقابت و نزاع در گرفت. قریش نیز به دو گروه شدند و هر دسته به جانبداری یکی از فرزندان قصی برخاستند. بطون قریش در این عهد دوازده بطن بود: بنی الحارث بن فہر و بنی محارب بن فہر و بنی عامر بن لؤی و بنی عدی بن کعب و بنی سهم بن عمرو بن حصیص بن کعب و بنی جمح بن عمرو بن حصیص و بنی تیم بن مره و بنی مخزوم بن یقظہ بن مره و بنی زہرہ بن کلاب و بنی اسد بن عبدالعزی بن قصی و عبدالدار و بنی عبدمناف بن قصی.

بنی عبدمناف تصمیم گرفته بود که آنچه را که در دست بنی عبدالدار است، از آنان بازستانند. عبد شمس بزرگترین پسر عبدمناف، سربرداشت و از قریش بنی اسد بن عبدالعزی و بنی زہرہ و بنی تیم و بنی الحارث با او همدست شدند، اما بنی عامر و بنی محارب از هر دو فرقه به یکسو شدند و دیگر بطون قریش یعنی بنی سهم و بنی جمح و بنی عدی و بنی مخزوم، جانب بنی عبدالدار را گرفتند. پس هر یک از دو فرقه سوگندهای مؤکد خوردند. بنی عبدمناف و هم پیمانان او نزد کعبه جمع آمدند و دستهای خود را در ظرفی که در آن طیب بود، فرو کردند و سوگند خوردند، این حلف را حلف المطیین نامیدند. آنگاه عزم نبرد کردند، بدین طریق که قبایل بر سر یکدیگر لشکر کشند. بنی عبدالدار بر بنی اسد بتازد و بنی جمح بر بنی زہرہ و بنی مخزوم بر بنی تیم و بنی عدی بر بنی الحارث، آنگاه راه آشتی پیش گرفتند و چنان مصالحه افتاد که امر سقایه و رفاده بر بنی عبدمناف اختصاص یابد و حجاب و لواء بر بنی عبدالدار. دو فریق راضی شدند و نزاع و داوری به پایان آمد. طبری گوید: گفته اند که آن را از پدر به ارث برده بود. سپس امور بنی عبدمناف را هاشم بردست

۱. طبری: ابوکم قصی...

گرفت، زیرا هم توانگر بود و هم در مکه سکونت داشت. برادرش عبد شمس، برای تجارت به شام می‌رفت. هاشم در اطعام حجاج و اکرام زائران سعی بلیغ داشت و نیکو از عهده برمی‌آمد. گویند او نخستین کسی است که مردم را ترید خورانید و آن ترید غذای او بود و به ترید قریش شهرت داشت. و رسول خدا(ص) می‌گفت: برتری عایشه بر دیگر زنان چون برتری ترید است بر دیگر غذاها. و ترید در این عهد ترید کردن نان بعد از پختن آن در تنور یا تاوه بوده است. و آن از انواع طعام عرب نبوده، جز آنکه اعراب را طعامی به نام بازین بوده که در لغت هم معنی ترید است و آن ترید نان است پس از آنکه به صورت خمیر تر در آب پخته شود و نیکو پخته شود، آنگاه آن را با ملعقه به هم می‌زنند تا اجزاء آن کاملاً با یکدیگر جفت شوند و من نمی‌دانم اینجا مراد از ترید همین طعام است یا نه. البته ترید از حیث لغت شامل آن نیز خواهد شد.

گویند که هاشم بن عبد مناف^۱ نخستین کسی است که سنت سفر در زمستان و تابستان را برای عرب برنهاد. این قول ابن اسحاق است، ولی درست نیست. زیرا سفر زمستان و تابستان از عادات عرب بوده است در تمام نسل‌های آن برای یافتن آب و گیاه و چراگاه برای اشرانشان، زیرا معاششان در آن است. و شیوه زندگی آنها این است، زیرا مردمی هستند که زندگیشان به شتر وابسته است و باید برای یافتن مراتع و آب و گیاه در حرکت باشند همچنین آنگاه که اشرانشان بزنند، باید برای رهایی از سرمای زمستان و گرم کردن آن‌ها روی به بیابان‌ها نهند و به هنگام تابستان برای یافتن حیوانات و خنکی هوا به جانب تل‌ها روان گردند. بنابراین سفر کردن از جایی به جایی جزء طبیعت آنانست سفر کردن از مکانی و درنگ کردن در مکانی، این است معنی عروبت و شعار آن.

چون هاشم بمرد - و مرگ او در غزه اتفاق افتاد - عبدالمطلب هنوز خردسال بود و در یشرب اقامت داشت برادرش مطلب سرپرستی او را به عهده گرفت. مطلب مردی شریف و صاحب فضیلت بود. قریش به سبب سخاوتش، او را فضل نامیده بود. هاشم به یشرب آمده بود و زنی از بنی عدی را به همسری گرفته بود. این زن پیش از این همسر اخیحة بن الجلاح بن الحریش بن جحجبا بن کلفة بن عوف بن عمرو بن عوف بن مالک سید اوس در زمان خود بود و از او عمرو بن اخیحة متولد شده بود. این زن از آنجا که از اشراف بود، شرط کرده بود که امر عقد نکاحش، به دست خودش باشد. چون با هاشم زناشویی کرد، عبدالمطلب را آورد و او را شبیه نامید. هاشم فرزند را نزد مادر رها کرد تا بزرگ شد. چون هاشم بمرد برادرش مطلب به یشرب آمد و مادر، فرزند را با اندوه بسیار به او تسلیم کرد. مطلب او را به مکه آورد و در حالی که او را پشت خود بر روی شتر نشانده بود. قریش گفت: این بنده‌ای است که مطلب خریده است. از آن روز شبیه را عبدالمطلب نامیدند. چندی بعد مطلب در ردمان یمن بمرد و پس از او، عبدالمطلب امور بنی هاشم را بردست گرفت. و رفاده و سقایة حجاج، را

۱. عبدالمطلب.

بهرتر از هر زمان دیگر به انجام رسانید. یک بار هم نزد ملوک حمیری یمن و ملوک حبشه رفت. و ما به هنگام سخن از ابن ذی یزن و ابرهه از آن یاد کردیم.

چون خواست چاه زمزم را حفر کند - به سبب خوابی که دیده بود - قریش مانع کارش شد و میان او و خواست هایش حایل شدند، نذر کرد که اگر صاحب ده پسر شود و آنان او را در برابر دیگران حفاظت کنند، یکی از آنان را نزد کعبه در راه خدا قربان کند. چون صاحب ده پسر شد، در نزد هبل بت بزرگی که در درون کعبه بر روی چاهی که هدایای کعبه را در آن می نهادند جای داشت، با تیر میان فرزندان خود قرعه زد، قرعه به نام عبدالله پدر پیامبر (ص) درآمد. عبدالمطلب در کار او حیران شد و قومی او را از این کار باز داشتند. مغیره بن عبدالله بن عمر بن مخزوم اشارت کرد تا از کاهنی که در مدینه بود پرسد. او را در خبیر یافتند: گفت میان عبدالله و ده شتر قرعه بزید اگر به نام شتران قرعه افتاد چنان کنید و گرنه بر شمار اشتران بیفزایید تا قرعه به نام آن‌ها در آید. آنگاه آن اشتران را قربانی کنید و این فدیة از اوست. معلوم می شود خدایتان راضی شده است. عبدالمطلب چنین کرد تا شمار اشتران به صد رسید. او هر صد شتر را نحر کرد و این یکی از بخشش های خداوند به او بود. از این رو رسول خدا (ص) می گفت: من فرزند دو ذبیح هستم. یعنی عبدالله پدرش و اسماعیل پسر ابراهیم جدش که هر دو را به قربانگاه بردند و هر دو را به ذبیح چارپایان فدیة آمد. پس عبدالمطلب، آمنه دختر وهب بن عبد مناف بن زهره را برای عبدالله به زنی گرفت آمنه به رسول خدا (ص) آبستن شد. روزی عبدالمطلب، عبدالله را فرستاد تا برایشان خرما بیاورد او در همانجا بمرد. چون دیر کرد کس از پی او فرستاد.

طبری از واقعی روایت می کند که: درست این است که او با جماعتی از قریش از شام به مکه می آمد، در مدینه فرود آمد، در آنجا بیمار شد و از دنیا رخت بریست. عبدالمطلب در مکه، همچنان ریاست قریش را بر عهده داشت تا آنگاه که نور خدا از افشان آشکار شد و خانه هایشان مهبط وحی و جایگاه نزول ملائکه گردید و خلافت در نسل آنان استقرار یافت و به پایمردی ایشان مضر و دیگر اعراب صاحب عزت شدند، و این فضیلتی است از جانب خداوند که به هر کس خواهد، عنایت کند. و عبدالمطلب صد و چهل سال زندگی کرد و او بود که چاه زمزم را حفر کرد.

سهیلی گوید: چون عبدالمطلب زمزم را حفر کرد تندیس دوغزال طلایی را با چند شمشیر از آن خارج کرد. این‌ها را به قولی ساسان پادشاه ایران و به قولی شاپور به کعبه اهداء کرده بود و حارث بن مضاض، به هنگام خروج جرهم از مکه در چاه زمزم پنهان کرده بود. عبدالمطلب آن‌ها را بیرون آورد و دو غزال را زینت کعبه ساخت و آن اولین زینت زرین کعبه است. و آن شمشیرها را چون دری آهین برای کعبه ساختند، بر آن تمییه کردند. و گویند نخستین کسی که بر کعبه جامه پوشانید و برای آن قفل و بند ساخت تبع بود، تا آنگاه که عبدالمطلب این درها را ساخت. پس عبدالمطلب برای زمزم

حوضی ترتیب داد که از آن آب می‌نوشیدند. اما قومش بر او حسد بردند و شب‌ها آن را ویران ساختند. چون عبدالمطلب غمگین شد در خواب دید که کسی به او می‌گوید: بگو شستشو در آن جایز نیست این چاه برای کسی است که در کنار آن فرود آید، و آبی بنوشد. چون بگویی چاره آنان کنی. از آن پس هرکس می‌خواست بدان چاه آسیبی برساند در تن او دردی پدید می‌آمد. چون مردم دانستند از آسیب رساندن به آن بازایستادند.

سهیلی می‌گوید: نخستین کسی که بر کعبه مسوج^۱ و خصف^۲ و انطاع^۳ پوشید تبع‌الحمیری بود. و روایت شده که چون کعبه را پوشانید کعبه لرزید و هرچه بر آن بود، فرو ریخت.

آنگاه خصف^۴ بر او پوشید باز چنان شد. چون بر او ملاء^۵ و وصائل^۶ پوشید، پذیرفتش و از لرزش بازایستاد. و از کسانی که این خبر را نقل کرده‌اند، قاسم بن ثابت است در کتاب الدلائل. ابن اسحاق گوید: نخستین کسی که کعبه را جامه^۷ دیا پوشید حجاج بن یوسف بود. زبیر بن بکار گوید: عبدالله بن الزبیر نخستین کسی بود که بر کعبه جامه پوشانید. و جماعتی از جمله دارقطنی گوید: تیله بنت جناب، مادر عباس بن عبدالمطلب، فرزند خود عباس را در کودکی گم کرد، او نذر کرد که اگر فرزند خود را بیابد بر کعبه جامه‌ای پوشاند او از خاندان شاهی بود و به نذر خود وفا کرد.

این بود اخبار قریش و فرمانروایشان در مکه. ثقیف که همسایگان آنان در طایف بودند همواره با ایشان دم از رقابت و همسری می‌زدند. آنان یکی از بزرگترین قبایل هوازن بودند. زیرا ثقیف، قسی بن منبه بن بکر بن هوازن بود. و طائف پیش از ایشان، در دست بنی‌عدوان بود و از بنی‌عدوان بود: حکیم عرب عامر بن الطرب بن عمرو بن عباد بن یشکر بن بکر بن عدوان. شمارشان افزون شد تا نزدیک به هفتاد هزار تن رسیدند. پس ستمگری نسبت به یکدیگر آغاز نهادند و هلاک شدند و شمارشان اندک شد. قسی بن منبه داماد عامر بن الطرب بود و پسرانش در میان عدوان می‌زیستند. چون عدوان روی به ناتوانی نهادند ثقیف بر آنان غلبه یافت و از طائف بیرون راند و سرزمینشان را بگرفت تا آنگاه که اسلام ظهور کرد و ما در این باب سخن خواهیم گفت. واللّه وارث الارض و من علیها و هو خیر الوارثین. والبقاء لله وحده و صلی الله علی سیدنا محمد و آله و صحبه وسلم.

۱. مسوج: گلیم گرد بافته شده.

۲. انطاع جمع نطع: فرش چرمین.

۳. خصف: جامه ضخیم و حصیری که از برگ خرما بافند.

۴. در معجم البلدان به جای ملاء (معاقری آمده و آن نوعی پارچه است که در قبیله معاقر از قبایل یمن بافند.

۵. وصائل: گونه‌ای پارچه که در یمن بافند.